

### مردم، علاج دروطن است

در میان همه تصاویر تلخ و تپش‌های ناآرام این ۱۲ روز جنگ، یکی از روشن‌ترین و ماندگارترین خاطرات فرهنگی، صدایی بود که از عمق جان برآمد: صدای محسن چاووشی. او نه با فعالیت ظاهری در فضای مجازی، نه با شعار، بلکه فقط با صدا و کلمه، دل‌های بسیاری را تسخیر کرد. دو قطعه «پسرم» و «علاج»، که در روزهای ابتدایی و پایانی جنگ منتشر شدند، نه فقط ترانه‌هایی برای شنیدن، که آینه‌هایی از حال ملت بودند. قطعه اول، «پسرم»، با اینکه اندوه داشت اما التیام هم به دنبالش بود. چاووشی در این آهنگ، پدرانه و با بغض، حکایتی از عشق و ماندن را روایت می‌کند. او در این آهنگ با هر نت، مصرع و واژه، تلاش می‌کند تا با تمام توانش نشان دهد هیچ پاسخی برای این سؤال بزرگ «آخه من کجا برم؟» وجود ندارد. چاووشی می‌خواند و شنونده بدون آنکه بازی باشد به تک تک کلمات زیاد فکر کند و عمیق شود، مطمئن می‌شود که هیچ کجای دنیا مانند ایران پیدا نمی‌شود که نمی‌شود که نمی‌شود. در این ترانه، چاووشی برای خیلی‌ها تبدیل شد به صدای جمعی ما؛ صدایی که حتی اگر نتوانی دقیقاً تمام شعر را به یاد بیاوری، فقط با شنیدن چند ثانیه از آن، دوباره در همان لحظه‌ای قرار می‌گیری که برای نخستین‌بار شنیدی‌اش؛ لحظه‌های وطن‌دوستی و عشق به وطن. واگر «پسرم» دل‌ها را لرزاند، «علاج» قلب‌ها را بیدار کرد. شاید از محسن چاووشی فقط «خواندن» برپاید، اما مگر این

### کودکانی که این روزها فراموش نشدند

در دل روزهایی که بیشتری رقابت بین اخبار خوش و تلخ وجود داشت، چیزی که احتمالاً کمتر به چشم‌آمد، دنیای کوچک و رنگارنگ کودکانی بود که هنوز معنای جنگ را نمی‌دانستند. کودکانی که با نگاهی ساده و صادق، چشم به چهره بزرگ‌ترهایی دوخته‌اند که قرار است پناه‌شان باشند. اما در میان هیاهوی جنگ، هنوز هستند کسانی که یادشان هست دنیای کودکی چقدر ظریف است. همان‌هایی که دست به کار شدند تا با تصمیم‌های درست، هم باری از دوش خانواده‌ها بردارند و هم پدر خاطرات شیرینی در ذهن فرزندان این سرزمین بکارند. یکی از این تصمیم‌ها اقدامی بود از سوی پلنفرم فیلم‌نت، این شبکه‌نمایش خانگی، در همان روزهای آغازین جنگ، همه محتوای کودک خود را به صورت رایگان در اختیار خانواده‌ها قرار داد. تصمیمی انسانی که با این جمله‌ها اعلام شد: «این روز‌ها که مردم عزیز ایران در معرض شدیدترین اضطراب‌ها به واسطه یک جنگ تحمیلی هستند، کودکان سرزمین ما؛ آن‌هایی که نمی‌دانند جنگ چیست و دنیای رنگارنگ و معصومانه‌شان نباید به این فضای خشونت‌بار آلوده شود، بیش از

خواندن، چیز کوچکی است؟ وقتی صدا بتواند جان آدم‌ها را بلرزاند، وقتی بتواند بغض یک ملت را فریاد کند، وقتی هر تنش مثل خطی بر حافظه جمعی حک شود، دیگر خواندن فقط یک هنر نیست، نوعی مبارزه است. چاووشی این را با قطعه «علاج» به ایران ثابت کرد. این اثر، نه یک آهنگ معمولی است و نه صرفاً یک قطعه موسیقی. علاج، سندی است از دل روزهای التهاب و ایستادگی. سال‌ها بعد، اگر کسی بخواند تاریخ موسیقی این روزها را و ورق‌بند یا مسیر هنری چاووشی را مرور کند، بی‌تردید به «علاج» که برسد، مکث خواهد کرد؛ چراکه این قطعه در روزگاری سروده و خوانده شده که ایران و ایرانی متفاوت‌ترین روزهای زندگی‌شان را در حال سپری کردن هستند. شعر این قطعه، از ذهن و دل کاظم بهمنی برآمده؛ شاعری که بارها نامش کنار چاووشی درخشان شده، اما این بار کاری کرد که می‌توان از آن به‌عنوان مانیفست موسیقایی جنگ نام برد. هر بیتش، خلاصه درد و خشم و امید مردمی است که در حمله اسرائیل به خاک ایران، زیر آسمان آتش گرفته، ایستادند و کوتاه نیامدند. «علاج» مثل قاف عکس لحظاتی است که نمی‌خواهیم فراموش کنیم. این موسیقی، آن قدر زنده و واقعی است که گویی نه شنیده می‌شود، بلکه در جان آدم‌ها جا خوش می‌کند. اثری که صدا شد تا این روزهای تلخ را با خود ثبت کند؛ چیزی که با گذر زمان هم احتمال پاک شدنش از ذهن آدم‌ها بسیار بسیار کم است.

### غباررویی از خاک صحنه‌ها

از همان روزهای آغازین جنگ، وقتی سایه اضطراب و التهاب بر چهره شهر افتاد و خیابان‌ها خلوت و ساکت شدند، مراکز فرهنگی و هنری هم یکی‌یکی در هایشان را بستند. شهر بی‌روح شده بود، اما چیزی نگذشت که چراغ امید از دل هنر دوباره روشن شد؛ کنسرت‌ها و تئاترهای خیابانی کم‌کم بازگشتند و جان تازه‌ای به فضای شهری بخشیدند. درست است که بعضی مغازه‌ها تعطیل بودند و برخی از تهرانی‌ها به سفر رفته بودند، اما هنوز پاتوق‌هایی مانند کتابفروشی‌ها بودند که مثل تپش‌های زنده قلب، مردم را امیدوار و پرازنی نگه می‌داشتند. یکی از پاتوق‌های پررنگ دیگر، کافه آرمان‌تار مسجد افشاریان در خیابان ایران‌شهر بود. مسجد افشاریان، چهره‌ای آشنا در دنیای تئاتر، در روزهایی متفاوت و به دور از انتظار، تصمیم گرفت کافه‌اش را باز نگه دارد. با وجود اینکه مادرش در شیراز نگارنش بود و خیلی از کارکنانش مدتی پیش او حضور نداشتند، او ایستاد، چراغ کافه‌اش را روشن نگه داشت و تمام توانش را گذاشت تا شعله امید خاموش نشود و بسودن ترید، در این کار موفق بود. افشاریان فقط به باز نگه داشتن درِ کافه اکتفا نکرد. در صفحه اینستاگرامش خبر خوش

### نقاشی؛ زبان مشترک جهانیان

در ایسن ۱۲ روز جنگ تحمیلی، از آغاز تا پایان آنقدر حق و باطل مشخص بود که همه آدم‌ها را برای حفظ و نگهداری وطن به میان آورد. تمام آن‌هایی که در شرایط عادی نگرشی متفاوت داشتند، حالا بر سر اتحاد و نگهداری از وطن، به یک حرف و عقیده رسیده بودند و تمام وجودشان را برای حفظ کشورشان گذاشتند. سربازی که توانست جنگید، خواننده‌ای با صدایش خواند و طراحی، تلاش کرد تا با نمادهای این روزها، اثراتی خلق کند که نه تنها در این برهه از تاریخ که برای آینسلگان و جهانیان هم به یادگار بماند؛ چراکه نقاشی، شاید مشترک‌ترین زبان مردم جهان باشد، زبانی که نیازی به آموزش ندارد و هرکسی با دل و جانش می‌تواند نقاشی را درک کند. هادی حیدری، یکی از آن کسانی بود که در تمام این ۱۲ روز با ۱۰ کاریکاتوری که کشید، فقط یک چیز را نشان داد: اتحاد و همدلی برای وطن. چیزی که هر هنرمندی این روزها تلاش کرد تا با هر هنری که دارد این موضوع را نشان دهد. او در کاریکاتورهایش از رنگ‌های پرچم زیبایمان استفاده کرد، ققنوسی کشید شبیه به ایران، با رنگ‌های قرمز و سفید و سبز، میدان آزادی را کشید و دستی مشت کرده با نام «ایران متحد»، کشور گر به‌ای شکلمان را

### وقتی تلفظ صحیح اسم بازیکن بارسا مهم‌تر از «ایران» بود

که دنبال‌کننده فردوسی‌پور و برنامه‌هایش در این سال‌ها بودند وقتی جنمی از او در محکوم کردن نیروی نیابتی آمریکا ندیدند به وی پشت کردند؛ همان‌طور که در کامنت‌های بی‌شمار برنامه فوتبالی‌اش در اینستاگرام دیدیم. ای کاش «ایران» برای فردوسی‌پور به اندازه تلفظ صحیح اسم بازیکن بارسا اهمیت داشت. اما این رفتار از طرف مجری و تهیه‌کننده برنامه به تاریخ پیوسته ۹۰ سابقه تاریخی دارد. فردوسی‌پور، بچه لوس تلویزیون بود، کنداکتور شبکه‌سه را عوض می‌کرد و هر هفته علاوه‌بر گزارش فوتبال‌های خارجی و داخلی در این شبکه، ۹۰ را هم به شکل روتین و هفتگی با اختصاص یک زمان ۴ ساعته روی آنتن می‌برد. فوتبال ۱۲۰ هم بخش دیگری از فعالیت‌های روزمره این شخص را به خود اختصاص می‌داد. او به سروراهی سرک می‌کشید. درواقع، فردوسی‌پور می‌خواست علاوه بر حفظ صندلی‌اش در تلویزیون نقش قهرمان طبقه متوسط را هم بدون هیچ نگرانی ای ایفا کند تا در وقت مناسب با جدا کردن سفره‌اش از سازمان و با گذاشتن روی شکاف‌های میان دولت و ملت ماهی‌اش را از آب گل‌آلودی که «زن، زندگی، آزادی» برایش تدارک دیده بود بگیرد. در ابتدا هم به خاطر فضایی که در کشور حاکم شده بود موفق عمل کرد، چون به‌خوبی توانست هم در مقام قاضی و هم در جایگاه مدعی‌العموم، بازیکنان تیم ملی فوتبال را به‌خاطر خوشحالی به

خوشحال شدن در دهنش از آن طرف‌شان، نشان می‌دهد. اینک پرواز درآمدند.

و حالا در این جنگ تحمیلی، اسرائیل و حامیانش، سخت در این اندیشه بودند تا ضمن به بار آوردن خسارت‌های بسیار، ایران ما را تجزیه کنند تا این رؤیای شوم را در این روزهای خون و خشم جنگ و جنون تعبیر کنند. اما زهی خیال خام و باطل؛ ایرانیان سسخت‌جان‌تر از آن هستند که به ایرانستان شدن دیشان‌تن در دهند زیرا وطن‌شان، ن‌شان است.

دیگری را هم اعلام کرد: «اجرای رایگان نمایش «جان بی‌قرار» در سالن اصلی تئاتر شهر.» این نمایش، که حاصل همکاری او با احسان عبدی‌پور است، با اجرای رایگانش درست بعد از ۱۲ روز پرالت‌هاب، فرصتی برای مردم فراهم کرد تا نفسی تازه کنند و طعم ششادی را دوباره بچشند. در سوی دیگر صحنه تئاتر، صابر آبر هم آرام ننشست. نمایشی که پیش از آغاز جنگ روی صحنه داشت، «امشب به صرف بورش بدون خون به روایت نازنین» با شدت گرفتن حملات رژیم صهیونیستی، از ۲۴ خرداد متوقف شده بود. اما حالا، با گذشت روزهای بحرانی، صابر ابر دوباره نمایش را از سر گرفته است. این اثر که توسط مهدی یزدانی خرم نوشته شده، با بازی درخشان الهام کردا و خود صابر ابر، قرار است بار دیگر صحنه تئاتر را روشن کند؛ صحنه‌ای که بعد از این روزهای غبارآلود، بیشتر از همیشه به نور و شور نیاز دارد. در روزهایی که شهر خلوت و دل‌ها نگران بود، مسجد افشاریان و صابر آبر ترجیح دادند کنار نکشند. آن‌ها کاری نکردند جز همان چیزی که بلد بودند: اجرا کردن. اما همین اجراها، وسط همه نگرانی‌ها و خاموشی‌ها، برای خیلی‌ها دلگرم‌کننده بود.

ششبه شمع کشید در میان دست‌هایی که تلاش می‌کرد تا مراقب آن باشند و برایش نوشت: «ایران، نگران توایم...». عروسی‌کی را کشید از روی عکسی واقعی که خوین شده و در میان خرابه‌های ساختمانی موشک‌خورده، قرار داد. او در همه نقاشی‌هایش تلاش کرد تا حس میهن‌دوستی را نشان دهد. او در آخرین نقاشی، کشیدن دو چسب زخم ضربدری شکل روی ایران زخمی، نوشت: «حالا آرام آرام غبار جنگ فرو می‌نشیند و زخم‌ها و دردهای این ۱۲ روز، تازه می‌شوند. آن چندصده نفری که بی‌گناه کشته شدند، تنها یک «عدد» نبودند؛ هر کدامشان داستانی داشتند. تاریخی رقم زده بودند و آینده‌ای برای خودشان تجسم کرده بودند. جان عزیزانی به جان آن‌ها متصل بود که با رفتنشان گسسته شد. به آن کودکانسی فکر می‌کنم که نوجوانی و جوانی را ندیدند؛ به مادری که فرزندانش را گذاشت و گذشت. به پدری که با فرزندی در آغوشش کشته شد و به همسری که وثیقه برده بود برای آزادی شوهرش و جانش را وثیقه گذاشت. به آدم‌هایی فکر می‌کنم که خانه‌هایشان ویران شد و عروسی‌کی که تنها بازه ماند آن خانه بود در کوچه‌ای از تهران!»



با گذشت چند روز از آغاز و اتمام تجاوز رژیم صهیونیستی به کشور ما، تیم رسانه‌ای فوتبال ۳۶۰ هنوز به جمع‌بندی لازم به‌منظور محکوم کردن آمریکا و اسرائیل نرسیده‌اند و تنها در یک پست آرزو کردند که سایه بلند جنگ از سر ملت دور بماند (نقل به مضمون). حال شاید در ادامه بیابند و بگویند به اینترنت دسترسی نداشته‌اند. ولی خودمانیم، در روزگاری که بازیکنان فوتبال، چهره‌های رسانه‌ای و هنرمندان به هر شکلی پیام همبستگی خویش را به ملت قهرمان ایران رساندند این حرف‌ها نیز در صورت بیان شدن بهانه‌ای بیش نیستند. سوای بر این، برنامه فوتبالی تحت اداره عادل فردوسی‌پور از آغاز شکل‌گیری تاکنون به تنها چیزی که کمتر به آن پرداخته «فوتبال» و بحث‌های فنی و تخصصی مربوط به آن است، پس حرف زدن از «وطن» هم باید در این چرخه جای بگیرد مگر اینکه قرار باشد «ایران» و مردمش را تنها برای مصارف شخصی خودمان بخوابیم. می‌توان این قول را به عادل فردوسی‌پور داد که محکوم کردن دشمن در این لحظه حتی با احتساب هزینه و فایده انجام عمل، بیشتر به صرفش خواهد بود تا ضررش. پس تادیر نشده از ایران بگو تا اعتماد جامعه هدف خود را از دست رفته نبینی؛ آن‌ها که حافظه تاریخی خوبی دارند این روزها را هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنند آقای گزارشگر.

همین خطر خطاپن، لزوم یک‌دلی و یک‌رنگی، هم‌بستگی و هم‌داستانی، و انضلاق و اتحاد اهالی این کهن‌بوم را افزون کرد و می‌کند. رمز انسجام ما زبان فارسی و تاریخ و فرهنگ و ادب و هنر این سرزمین است تا در کنار یکدیگر بمانیم و بدانیم که با ایستادگی ذره‌ای از این خاک پرگوهر جدا نخواهد شد و همه خرابی‌ها را دوباره هم‌گام و هم‌ا خواهیم ساخت که به قول حسین بهبهانی: «دوباره می‌سازمت وطن/ اگرچه با خشت جان خویش// ستون به سقف تو می‌زنم/ اگرچه با استخوان خویش.» پس در همه جا یک‌صدا و یک‌قلم بخوانیم و بنویسم؛ ایران را ایران نگاه خواهیم داشت که تا سپه‌روی شود هرکه در او غش باشد.

**\*مصراعی از فرامرزنامه سروده رفیع‌الدین مرزبان**



امیر عظیمی خبرنگار گروه فرهنگ

بازی اینتر و بارساست؛ تیم اسپانیایی بازیکنی دارد که تلفظ صحیح اسم او به‌خاطر رعایت مناسبات فرهنگ عرفی در میان ایرانیان با احتیاط همراه است. عادل فردوسی‌پور وظیفه گزارش بازی را در پلنفرم اختصاصی‌اش به عهده گرفته تا مخاطب از شنیدن تکیه‌کلام‌ها و شوخی‌های بازمه او در حین تماشای مسابقه فوتبال لذت ببرد، اما تهیه‌کننده و برنامه‌ساز سابق صداوسیما، با تلفظ چندباره و به قول خودش «صحیح» اسم بازیکن فرانسوی بارسا، مخاطبیش را شرم‌زده می‌کند و این فکر را در خاطرش به ثبت می‌رساند که چرا فردوسی‌پور –که زمانی نماد حریت و آزادیگی طیفی از غریب‌رایان در تلویزیون به حساب می‌آمد– اکنون به وضعیتی رسیده که از اسم معمولی یک بازیکن فوتبال به وجد می‌آید و آن همه ادعای فضل و دانش و ادب را با نقاب ظاهری و عاریه‌ای‌اش برای همیشه در رسانه ملی جامی گذارد تا حتی پس از حمله رژیم کودک‌کش صهیونی به میهن ما جرن‌ت بیان واقعیت را از ترس ریزش بینندگان برنامه پلنفرمی خود نداشته باشد! اما آیا مخاطبان فردوسی‌پور هم مثل او فکر می‌کنند؟ تجربه و مشاهدات عینی به ما دروغ نمی‌گویند؛ اغلب کسانی

**حمیدرضا محمدی**  
**روزنامه‌نگار**

«مملکت ما ایران است و ما ایرانی هستیم و پدران ما هم ایرانی بوده‌اند.» محمدعلی فروغی

هرگاه جنگی بر این سرزمین وارد شده و فرود آمده، جملگی برای تجزیه بوده است. هر زمان بی‌گانه متخاصم متجاوزی بر این دیار پورش برده، هدی جز پاره‌باره کردنش نداشته است. چه اسکندر مقدونی و اعراب و چنگیز مغول و تیمور لنگ و محمود افغان در دوران باستان و میانه و چه انگلیس و روسیه و عراق در روزگار معاصر همه‌شان بر آن بودند تا ایران‌زمین را تکه‌تکه کنند. اگرچه توفیق یافتند اگر نه همه ایران اما بخش‌هایی از میهن مان را ویران کنند و البته در جداسازی شهرهایی